

درآمدی تحلیلی بر منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی

سید محمدحسین کاظمینی^۱

چکیده

هدف: این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش محوری است که منطق دستیابی به مبانی علوم انسانی اسلامی چیست؟ از این رو، تبیین فرایند و چگونگی دستیابی به مبانی علوم انسانی اسلامی، هدف متن پیش روست. **روش:** در گردآوری اطلاعات از روش کتابخانه‌ای و در بررسی آن از روشهای فراتحلیل و نیز تحلیل فلسفی استفاده شده است. **یافته‌ها:** با توجه به مسئله محوری و هدف این مقاله، نخست چگونگی و فرایند دستیابی به "مبانی علوم انسانی اسلامی" را مورد بررسی قرار داده، سپس مبتنی بر این فرایند، به مبانی مذکور نیز اشاره می‌شود. نخستین گام در این فرایند، معناشناسی دقیق مبانی است. لذا با ایجاد مرزبندی مفهومی و معنایی بین مبادی و مبانی و ارائه تعریفی روشن از مبانی، بیان می‌کنیم بدون توجه به جایگاه، موضوع و غایت علوم انسانی اسلامی نمی‌توان مبانی آن را بیان کرد. **نتیجه‌گیری:** علوم انسانی از منظر جایگاه‌شناسی در منظومه علوم، ذیل علوم عملی و اعتباری قرار گرفته، نیازهای فردی و اجتماعی، موضوع مشترک و کلان این علوم می‌باشند. بنابر این، مبانی علوم انسانی اسلامی در پی گزاره‌هایی است که موضوع و سنخ مسائل این علوم به طور مستقیم و بدون واسطه متوقف بر آنهاست. با توجه به این نکته، گزاره‌های هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و... نه به عنوان مبانی علوم انسانی، بلکه به عنوان مبادی و اصول متعارف حاکم بر مبانی علوم انسانی باید مورد توجه قرار گیرند.

واژگان کلیدی: مبادی، مبانی، علوم انسانی، موضوع علم، غایت علم.

◇ دریافت مقاله: ۹۳/۰۵/۲۰؛ تصویب نهایی ۹۳/۱۱/۲۳.

۱. دکترای حقوق عمومی دانشگاه تهران؛ پژوهشگر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی / آدرس: قم خیابان پانزده خرداد خیابان شهید میثمی

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی / شماره: ۰۲۵۳۲۹۳۹۰۲۷ / Email: smhkazemeini@ut.ac.ir

الف) مقدمه

برای شناخت و تبیین مبانی علوم انسانی اسلامی، نخست لازم است منابع علمی مرتبط که در این باره به بحث و گفتگو نشسته‌اند مورد دقت و بررسی قرار گیرند. در این راستا، توجه به ادبیات موجود و غنی منطقی، فلسفی و اصولی، زوایا و افقهای جدیدی را می‌تواند برای این مهم بگشاید. با غور و تأمل در این حوزه‌ها به چند نکته کلیدی و محوری خواهیم رسید:

نخست، نقطه آغازین در تبیین چیستی علم و عناصر آن، تبیین و تحلیل «مبادی» است. لذا در بسیاری از نوشتارها آنچه امروزه به عنوان مبانی از آن یاد می‌شود، با اصطلاح «مبادی» نزدیک و همخوان است؛ اگر چه این همانی بین آنها نخواهد بود.

دوم، اصطلاحی با عنوان «مبانی» چندان مورد توجه نبوده و در موارد بسیار نادر نیز مبانی را به همان مبادی (به طور مطلق)، اصل (ر.ک: رشتی، ۱۳۱۳: ۴) یا مبادی تصدیقیه (ر.ک: فیروزآبادی، ۱۴۰۰: ۱۹) به تأویل برده‌اند.

سوم، در تبیین و تقسیم عناصر علم از سه عنصر محوری مبادی، موضوع و مسائل نام برده و در توضیح مصادیق به علومی از قبیل طبیعی، فیزیک، طب و فلسفه توجه کرده‌اند که از سنخ علوم حقیقی و ذیل حکمت نظری تعریف می‌شوند. لذا از یک سو، عناصری مانند غایت، روش و... که هم اکنون از عناصر کلیدی علم محسوب می‌شوند - و از سوی دیگر، علمی به نام علم انسانی چندان مورد توجه نبوده است.

چهارم، با لحاظ موارد پیش گفته، از یک سو تبیین مبانی علوم انسانی اسلامی امری صعب و پیچیده خواهد بود و از سوی دیگر، به نظر می‌رسد برای گام برداشتن در این مسیر نباید از منابع و مطالب غنی موجود نیز غفلت کرد. لذا برای دستیابی به یک معنای محصل و روشن با نگاهی انتزاعی از مبانی در وهله نخست، و پیوست آن به علم انسانی با یک نگاه انضمامی در مرحله دوم، از تحلیل مبادی و نسبت آن با مبانی آغاز خواهیم کرد.

ب) چیستی‌شناسی مبادی

همان گونه که بیان شد، با واکاوی و جستجو در منابع و مطالب منطقی، فلسفی و اصولی، به این نکته پی می‌بریم که در این منابع بیش از آنکه اصطلاح مبنا یا مبانی مورد توجه باشد، اصطلاح «مبادی» و تناسب و ترابط آن با موضوع و مسائل علوم، مورد تبیین و تحلیل قرار گرفته است. لذا به نظر می‌رسد برای دستیابی به یک معنای روشن از مبانی مبتنی بر ادبیات اسلامی، باید از تبیین مبادی آغاز کرد. روشن است در صورتی که این مسئله به درستی مورد تحلیل قرار نگیرد، به تبیین و تحلیلی صحیح از مبانی علوم انسانی اسلامی دست نخواهیم یافت. به عبارت دیگر؛ نبود مرزی روشن بین این اصطلاحات باعث شده است که نتوان به دقت از مبانی علوم انسانی اسلامی سخن گفت.

۱. تعریف مبادی

مبادی قضایایی اند که اثبات مسائل یک علم^۱ متوقف بر آنهاست،^۲ ولی خود آن قضایا در این علم اثبات نشده، علم دیگری متکفل اثبات آنهاست. این عدم نیاز به اثبات در این علم، یا به خاطر وضوحشان یا به خاطر اینکه باید در علمی که مرتبه‌ای بالاتر دارد، اثبات و مبرهن شوند (ابن سینا، ۱۳۸۴: ۱۵۵). مثلاً در طبیعات یا علوم انسانی از مبادی استفاده می‌کنیم که اثبات آنها در علم فلسفه است. پس مبادی، اموری اند که برهان از آنها قوام می‌گیرد. در مقابل مسائل، اموری اند که برهان برای آنها اقامه می‌شود و موضوعات، اموری اند که برهان بر آنها اقامه می‌شود.^۳ البته باید توجه داشت گاهی یک گزاره نسبت به یک علم، مبدأ و نسبت به علم دیگر، جزء مسائل محسوب می‌شود.^۴ برخی علاوه بر توقف و ابتدای مسائل یک علم بر مبادی را، کلیت علم را را نیز مبتنی بر مبادی می‌دانند.^۵ البته بعضی نیز مبادی را آن چیزی دانسته‌اند که استدلال بر آن متوقف است.^۶

۲. تقسیم مبادی

مبادی را از مناظر مختلفی می‌توان مورد دسته‌بندی قرار داد. البته این دسته‌بندی‌ها الزاماً تقسیم یکدیگر نیز نخواهند بود؛ نخست، به لحاظ ذات و ماهیت مبدء؛ دوم، به لحاظ لحاظ نسبت سنجی (یا ترابط)

۱. «علم» در اینجا به معنای کیف نفسانی یا صورت مطبوعه از اشیا در ذهن و تک‌گزاره مشخص نیست، بلکه مراد مجموعه‌ای از قضایای متناسب است که حول یک موضوع مشخص مطرح می‌شوند و مثلاً علم شیعی، علم فیزیک، علم فلسفه یا... را می‌سازند. (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۴۹)

۲. «هو ان لكل علم مبادئ تصوریه، و مبادئ تصدیقیه. و المراد من المبادئ التصوریه هو ما يتوقف عليه تصور الموضوع و اجزائه و جزئیاته و تصور المحمول كذلك. و المراد من المبادئ التصدیقیه هو مما يتوقف عليه التصديق و الإذعان بنسبه المحمول إلى الموضوع». (ر.ک: نائینی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۸)

۳. فالمبادئ منها البرهان، و المسائل لها البرهان، و الموضوعات عليها البرهان. و كأن الغرض فيما عليه البرهان الأعراف الدلالية، و الذي لأجله ذلك هو الموضوع، و الذي منه (هو) المبادئ. منظور از آنچه برهان بر آن اقامه می‌شود، اعراض ذاتیه است و آنچه اقامه برهان به خاطر آن، صورت می‌گیرد موضوع است و آنچه که برهان از آن مایه می‌گیرد، مبادی است (همان: ۱۵۶). در توضیح عبارات ابن سینا آیت الله مصباح یزدی این گونه می‌نویسد: «مبادی برهان، قضایایی هستند که به تعبیری اجزای برهان محسوب می‌شوند و برهان از آنها تشکیل می‌شود و لذا «منها البرهان» نامیده می‌شوند. مسائل، قضایایی هستند که برای اثبات آنها برهان اقامه می‌کنیم و لذا «لها البرهان» نامیده شده‌اند. و اما تعبیر «علیها البرهان» که در مورد موضوعات به کار رفته، اندکی مسامحه‌آمیز است؛ چون در زبان عربی تعبیر «یستدل علیه» به همان معنای «یستدل له» به کار می‌رود و همین‌طور «یبرهن علیه» به جای «یبرهن له» استعمال می‌شود، اما در اینجا شیخ ابوعلی سینا برای اینکه فرق بگذارد بین موضوعات و مسائل، برای مسائل از «لها البرهان» و برای موضوعات از «علیها البرهان» استفاده کرده است. (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۵۷)

۴. «ابن سینا در برهان شفا» این رابطه نسبی را این‌گونه توضیح می‌دهد: یک قسم آن است که اصل مذکور در علم عام به عنوان مسئله اثبات می‌شود و آنگاه در علم خاص که تحت علم عام است، به عنوان مبدء مورد استفاده قرار می‌گیرد. در اینجا چون بین موضوع دو علم، عموم و خصوص مطلق برقرار است، یک اصل در علم اعلی، به عنوان مسئله اثبات می‌شود و در علم اسفل، به عنوان مبدء مورد استفاده قرار می‌گیرد. مثلاً گاهی در علم طبیعی گفته می‌شود انسان مرکب از ماده و صورت است. معنای ماده و صورت بایستی در فلسفه اثبات و تبیین شود و آنگاه در علم طبیعی مورد استفاده قرار گیرد و لذا در فلسفه از مسائل است و در علم طبیعی، از مبادی. چنین اصلاً حقیقتاً مبدء است. (ر.ک: همان: ۱۹۸)

۵. المبادئ العلم مایبیتی علیه العلم و مسائله، تصوراً و تصدیقاً؛ مبادی هر علمی آن چیزهایی است که علم و مسائل آن علم از حیث تصور و تصدیق بر آن بنا شده است. (ر.ک: نائینی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۸). ایشان در ادامه این‌گونه می‌نویسد: «المبادئ ما يتوقف علیه العلم بمعنى امتناع حصوله بدونه أو ما يتوقف علیه الشروع و البصیره و قد جعلوا من الأول المبادئ اللغویة و المنطقیة و الأحکامیة و الکلامیة مع أن علم الأصول غیر متوقف علیها أصلاً و لعله لأجل ذلك اعتذر التفتازانی عن إطلاق العسدي علیها ما يتوقف علیه العلم بأن المراد أنها ما يتوقف علیه البصیره فی العلم لا أنه یمتنع بدونها...» (همان)

۶. «ولابد بكل علم ان يكون باحثاً عن امور لاحقه غیر ما و ستمی تلك الامور مسائله و ذلك الغير موضوعه و لا بد له من مقولات يتوقف الاستدلال علیها و من تصورات الموضوع و اجزائه و جزئیاته و یسمی مجموع ذلك بالمبادئ». (ر.ک: حسن بن زین‌الدین، بی تا: ۱۸)

۵۶ ♦ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۶۲

با موضوع (یا مسائل علم)؛ سوم، به لحاظ گستره و چهارم، به لحاظ موضوع مورد مبادی پژوهی. در ادامه به تبیین این تقسیمات می‌پردازیم.

یک) به لحاظ ذات و ماهیت

از این منظر، مبادی به تصویری و تصدیقی قابل تقسیم است. مبادی تصویری صرف شناخت موضوع و محمول گزاره علمی^۱ و مبادی تصدیقی نیز تصدیق ثبوت موضوع گزاره علمی است. (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۷. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: صدر، ۱۳۸۶، ج ۲: ۶؛ نائینی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۷؛ حسن بن زین‌الدین، بی‌تا: ۱۸؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۰، ج ۱: ۵)

مبادی تصدیقی خود به لحاظ ماده به پنج دسته «برهانی، جدلی، خطابی، شعری و مغالطی» قابل تقسیم بوده، به لحاظ بین یا غیر بین بودن برای متعلم به سه قسم «اصول متعارفه، اصول موضوعه و مصادرات» قابل تفکیک‌اند.

به لحاظ مواد تشکیل‌دهنده مبادی، مبادی تصدیقی می‌توانند از همان مواد پنج‌گانه منطقی تشکیل شوند که تفصیل آن در کتب منطقی آمده است (طوسی، ۱۳۸۹: ۳۹۶-۳۹۴؛ همچنین ر.ک: ابن سینا، ۱۳۷۵: ۴۸۹؛ حلی، ۱۴۱۰: ۲۳۱). اما به لحاظ بین یا غیر بین بودن برای متعلم به سه دسته ذیل قابل تقسیم و تبیین‌اند:

«اصول متعارفه» همان قضایای بدیهه‌ای می‌باشند که اختصاص به علم خاصی نداشته، ثبوت محمول برای موضوع در آنها نیاز به حلاً وسط ندارد. معنای اینکه این‌گونه قضایای نظری در علم مذکور جزء مبادی آن علمند نه مسائل آن، این است که اثبات آنها در علم دیگری است، نه در علم مزبور. مثلاً در فلسفه، مسائلی اثبات می‌شود که در علم دیگر از آنها به عنوان مبادی استفاده می‌شود. اصول متعارفه جزء مسائل هیچ علمی محسوب نمی‌شوند؛ چون بدیهی بوده و محتاج به اثبات نیستند، حال آنکه مسائل هر علم نیاز به اثبات دارند. پس اصول متعارفه از مبادی همه علوم تلقی می‌شوند (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۸۴: ۳۲۵). به عبارت دیگر؛ اصول عام و همگانی‌ای‌اند که اختصاص به علم خاصی ندارند؛ مثل «اجتماع نقیضین محال است» یا «سلب یک شیء از خودش محال است» یا «حمل یک چیز بر خودش بدیهی و ضروری است» و... .

اصطلاح دیگر، «اصول موضوعه» است. اصول موضوعه دوگونه‌اند: اگر در ذهن مخاطب نسبت به قضیه‌ای که به عنوان اصل موضوعه به او القا می‌شود تا بعداً در جای خود اثبات شود، رأی مخالفی وجود نداشته باشد، اصل موضوعه خوانده می‌شود، اما اگر رأی مخالفی در ذهن مخاطب نسبت به آن وجود داشته

۱. معرفت‌الموضوع و المحمول.

۲. تصدیق ثبوت الموضوع.

درآمدی تحلیلی بر منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی ❖ ۵۷

باشد، قضیه مزبور را «مصادره»^۱ می‌نامند. پس طبق یک اصطلاح، «اصل موضوعه» اعم است و شامل مصادرات هم می‌شود. (ر.ک: همان)

بنابر این، اصول موضوعه، مسلماتی‌اند که به عنوان مبادی در یک علم خاص مورد تسلیم قرار گرفته، دیگر مسائل بر آنها مبتنی می‌شوند و متعلم از باب حسن ظنی که به معلم دارد، آنها را می‌پذیرد. اما اگر در مقام بحث و تعلیم، متعلم با حالت استنکار و تشکیک به سخنان معلم بنگرد و عجالتاً آنها را بپذیرد، این گونه مسلمات را اصطلاحاً «مصادرات» گویند؛ یعنی سخنانی که محتاج تحقیق و استدلال بعدی است، اما فعلاً از آینده به حال و از ذیل به صدر آورده شده‌اند تا مطلبی دیگر بر اساس آنها اثبات شود.

آنچه در این مجال مهم است، اولاً، توجه به این ۳ دسته مبادی تصدیقی (اصول متعارفه، اصول موضوعه و مصادرات) است و ثانیاً، نسبتی که با مبانی برقرار می‌کنند که در ادامه خواهد آمد.

دو) به لحاظ گستره

مبادی با توجه گستره شمول و نسبتی که با موضوع و مسائل علوم پیدا می‌کنند، به مبادی عام و خاص قابل تقسیمند. لذا هر مبدء تصویری یا تصدیقی می‌تواند عام یا خاص باشد. مانند اینکه برخی از مبادی تصدیقیه، مخصوص علم خاصی هستند؛ مثل تصدیق به اینکه «جسم موجود است» که مبدء تصدیقی علم فیزیک محسوب می‌شود. برخی از مبادی عام بوده، منحصر به یک علم خاص نمی‌باشند؛ مثل تصدیق به اینکه «اجتماع نقیضین محال است» که به عنوان یک اصل متعارفه از مبادی تصدیقیه هر علمی شمرده می‌شود. (ر.ک: همان: ۱۵۰). این سینا در برهان شفا در دسته‌بندی مبادی به لحاظ گستره می‌نویسد:

«مبادی دو گونه‌اند: یا مبادی مخصوص یک علم‌اند؛ مثل اعتقاد به وجود حرکت که از مبادی علم طبیعی است، یا اعتقاد به امکان انقسام مقدار تا بی‌نهایت که از مبادی علم ریاضی است و یا مبادی عامند و این خود بر دو قسم است: یا عام مطلق است برای هر علمی؛ مثل اینکه می‌گوییم: «در مورد هر چیزی یا ایجاب یا سلب صادق است» یا در چند علم (معین) کاربرد دارد مثل اینکه می‌گوییم: «اشیاء مساوی با شیء واحد، خود نیز متساوی‌اند» که این مبدئی است که علم هندسه، علم حساب، علم هیئت و علم ألحان در آن شریکند. لذا این مبدء از چیزهایی که به نحوی دارای اندازه‌اند، فراتر نمی‌رود؛ زیرا عنوان «اشیاء مساوی» فقط در کمیات و اموری که دارای کمیت هستند صدق می‌کند و مساوات در مورد غیر کمیت و یا اموری که دارای کمیت هستند به کار نمی‌رود، مگر از باب اشتراک لفظی».^۲ (ابن سینا، ۱۳۸۴: ۱۵۸)

۱. مصادره از باب مفاعله شاید بدین خاطر گفته می‌شود که طرفین بر این تصدیق - عجالتاً - توافق دارند. اصطلاح مصادره به مطلوب، نیز که در باب مغالطات معنوی به کار می‌رود، به همین معناست که مغالط، نتیجه‌ای را که متأخر از مقدمه استدلال است به عنوان مقدمه اخذ کند و آن را از ذیل به صدر بکشاند.
۲. و تقول إن المبادئ علی وجهین: إما مبادئ خاصة بعلم بعلم مثل إعتقاد وجود الحركة للعلم الطبيعي، و إعتقاد إمكان إقسام كل مقدار إلى غير النهایة للعلم الرياضي؛ و إما مبادئ عامة، و هي علی قسمین: إما عامة علی الإطلاقی لكل علم كقولنا «كل شيء إما أن يصدق عليه الإيجاب أو السلب»، و إما عامة

البته مبادی از منظر جزء العلم بودن نیز قابل تقسیم است (ر.ک: حلی، ۱۴۱۰: ۲۱۲). مبادی که جزء عناصر درونی علم است، آن چیزی است که اجزای آن علم بر آنها متوقف است و مبادی که جزء عناصر درونی علم نیست، آن چیزی است که خارج از علمند، اما فهم و تبیین کلیت علم بر آنها متوقف است. مانند تصور علم، فایده علم، تصور و تبیین موضوع علم و... (ر.ک: رشتی، ۱۳۱۳: ۲۹۶)

سه) به لحاظ نسبت سنجی (یا تریابط) با موضوع (یا مسائل علم)

مبادی را می توان بر اساس فاصله ای که با مسائل دارند، به ۳ لایه تقسیم کرد (ر.ک: رشاد، ۱۳۸۹: ۱۴):

الف- مبادی قریبه: مسائل علم بدون واسطه بر این دسته از مبانی متوقفند.

ب- مبادی وسیطه: این مبانی لایه میانی مبانی است که بین دو لایه قریبه و بعیده قرار می گیرد. مبانی

وسیطه، گزاره هایی اند که نقش زیرساختی موکد دارند، اما به مبانی قریبه تحلیل می شوند؛ زیرا در غیر این صورت به مبانی بعیده ملحق خواهند شد. در واقع؛ مبانی به دو دسته قریبه و بعیده تقسیم می شوند.

ج- مبادی/مبانی بعیده: آن دسته از مبانی اند که با وسائط و فواصل بسیار با مسائل یک علم پیوند

می خورند و این فاصله ها و واسطه ها هرگز به مسئله آن علم تبدیل نمی شوند.

از آنجا که این مبادی با مسئله های آن علم فاصله دارند، آنها را مبادی علم خاصی قلمداد نمی کنیم. با این توضیح، چه بسا بتوان گفت اصول متعارفه که مبادی عامند، جزء مبادی بعیده اند. به عبارت دیگر؛ تمامی مبادی عام مانند اصول متعارفه جزء مبادی بعیده محسوب می شوند.

چهار) به لحاظ موضوع

مبادی به لحاظ موضوع نیز قابل تقسیم است. اگر موضوع مبادی پژوهی هستی (اعم از خداوند متعال و

جهان) باشد، مبادی هستی شناختی؛ اگر موضوع انسان باشد، مبادی انسان شناختی و اگر موضوع امکان،

لعدة علوم مثل قولنا «الأشياء المساوية لشيء واحد متساوية»؛ فهذا مبدأ يشترك فيه علم الهندسة و علم الحساب و علم الهيئة و علم اللحن و غير ذلك، ثم لا يتعدى ما له تقدير ما؛ فإن هذه الأشياء هي المساويات في الكميات و ذواتها لا غير، فإن المساواة لا تقال لغير ما هو كم أو ذو كم إلا بانسداد.

۱. به عنوان مثال علامه حلی در جوهر النضید می نویسد: «و اعلم أن كل علم على الإطلاق يتقوم من ثلاثة أشياء موضوع و مباد و مسائل فالموضوع هو ما يبحث في ذلك العلم عن أعراضه الذاتية أعني لواحقه التي تلحقه لذاته كالتعجب اللاحق للإنسان لذاته أو لجزئه كالحركة الاختيارية اللاحقة له بحسب [باعتبار] كونه حيواناً أو لعرض ذاتي أولي كالضحك اللاحق له بحسب كونه متعجباً و ذلك مثل العدد لعلم الحساب فإنه يبحث في علم الحساب عن لواحق العدد و عوارضه الذاتية...» (ر.ک: حلی، ۱۴۱۰: ۲۱۲)

۲. و المبادی قسماً أحدهما ما هو معدود من أجزاء العلم و هي الأدلة المستدل بها للمحمولات الجزئية المنتسبة إلى جزئيات الموضوع الكلي فأجزاء العلم ثلاثة الموضوع و المحمول المنتسب إليه و الأدلة المستدل بها و حدود موضوعات المسائل و البحث عنها و عن أجزائه و عن سائر ما يرجع إليه أيضا داخل في الأجزاء فأجزاء العلم ما يذكر في خلال العلم موضوعاً و محمولاً و دليلاً و ثانيهما ما هو خارج عن العلم لكنه يتوقف عليه تحصيل العلم أو يوجب البصيرة فيه كتنصير العلم و فائدته و شرفه و تصور الموضوع و تصور أجزائه و جزئياته و نحو ذلك مما له مدخلة أو زيادة بصيرة في العلم.

درآمدی تحلیلی بر منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی ❖ ۵۹

چیستی، چگونگی و... شناخت باشد، مبادی معرفت‌شناختی نام می‌گیرد. البته با توجه به موضوعات، مبادی نیز قابل تکثیر است؛ مانند مبادی دین‌شناختی، مبادی ارزش‌شناختی و...

۳. مبادی و مطالب سه‌گانه

منظور از مطالب سه‌گانه، سؤالهای سه‌گانه اصلی و کلیدی است که در علوم مختلف به منظور کشف و شناخت آن علم مطرح می‌شود. اصول مطالب به مطالبی می‌گویند که: اولاً، کلی‌اند؛ ثانیاً، وجودشان ضروری است؛ ثالثاً، سؤال دیگری جایگزین آنها نمی‌شود؛ رابعاً، هم در مادیات و هم در مجردات مطرح می‌شوند.^۱ این مطالب یا سؤالات کلیدی، «مطلب ما، مطلب هل و مطلب لم» می‌باشند؛ مطلب «ما» مربوط به تصورات و مبادی تصویری و مطالب «هل» و «لم» مربوط به تصدیقات و مبادی تصدیقی است. (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۷۵: ۴۸۹؛ طوسی، ۱۳۸۹: ۳۵۱)

نکته دیگر، ترتب منطقی این مطالب است؛ بدین معنا که در شناخت و تبیین هر چیزی، ابتدا مطلب ما و سپس مطالب هل و لم می‌آیند. لذا پاسخ «لم» (چرایی) از دیگر پاسخها متأخر خواهد بود؛ زیرا تا معنای چیزی تصور نشود، طلب لمیت در آن محال است و نیز اگر چیزی معنایش تصور شود و بدانیم که چیست و مفهوم اسم دال بر آن معلوم شود، اما روشن نشود که یا مطلقاً یا با حالت و صفت خاصی موجود است یا نه، جستجوی لمیت در آن محال خواهد بود. (ر.ک: همان: ۱۵۶)

۴. منظومه کلان مبادی



۱. در مقابل این اصول مطالب، فروع مطالبند؛ که اولاً، جزئی‌اند؛ ثانیاً، ضروری نیستند؛ ثالثاً، سؤال دیگری می‌تواند جانشین آنها بشود؛ رابعاً، فقط در مادیات مطرح می‌شوند و تعداد آنها به قول مشهور شش تا است: «مطلب این، مطلب ای، مطلب کم، مطلب کیف، مطلب متی و مطلب من».

۵. چیستی مبنا و نسبت‌سنجی آن با مبادی

«مبنا» به معنای بنیان، اساس، ابتدا، اول و پایه به کار می‌رود (دمخدا، ۱۳۷۷). هنگامی که این واژه به چیزی اضافه می‌شود، منظور اساس و پایه آن امر است. اصطلاحات دیگری که معنایی همانند و نزدیک به مبانی دارد، «اصل» و «قاعده» می‌باشند. اصل را به امری تعریف کرده‌اند که شیء (اعم از علم و غیر علم) بر آن مبتنی باشد (انصاری، ۱۴۲۸: ۸۶ عاملی، ۱۴۱۶: ۳۶). قاعده نیز در لغت به معنای اساس و ریشه است و به این تناسب، ستون‌های خانه را «قواعد» می‌گویند. طریحی در مجمع‌البحرین می‌نویسد: «قواعد جمع قاعده به معنای بنیان و پایه برای چیزی است که در بالای آن قرار دارد» (طریحی، ۱۳۸۷: ۱۲۹). با توجه به این تعریف، مبانی به تعاریفی که از مبادی شده، نزدیک می‌شود. برخی نیز اصل و مبنا را به معنای «توجیه مستدل امور» دانسته‌اند؛ که در پاسخ به «چرایی» می‌آید. همچنین در تبیین این اصطلاح بیان شده: «روشهای نسبتاً دائمی اندیشه که رفتارهای اجتماعی را توجیه می‌کنند». (همان)

اگر چه برخی از اندیشمندان، مبانی را اعم از مبادی دانسته و فقط به مبادی بعیده اطلاق مبانی کرده‌اند (رک: رشاد، ۱۳۸۹: ۱۴)^۲ اما به نظر می‌رسد با توجه به عدم چنین تفکیکی در منابع علمی بین مبانی و مبادی از یک سو و با توجه به سنخ مباحث مطرح شده نسبت به تعریف و تبیین مبانی در عصر حاضر؛ مبانی را باید بخشی از مبادی، آن هم نزدیک‌ترین بخش به مسائل علم دانست. لذا به نزدیک‌ترین بخش از مبادی به موضوع و مسائل علم، مبانی اطلاق می‌شود. با توجه به آنچه بیان شد، مبانی را باید «مبادی تصدیقی قریبه» خاص که در پاسخ لم یا همان چرایی می‌آید دانست. با این بیان، مبادی اعم از مبانی بوده و الزاماً به علمی خاص نیز مرتبط نخواهد بود. اما مبانی، نزدیک‌ترین بخش مبادی به موضوع و مسائل علم است که قاعدتاً در پاسخ از چرایی (لم) می‌آید. بنابراین، مبانی در هر علم، مختص به همان علم بوده و نمی‌توان یک مبنا را بین علوم مختلف مشترک فرض کرد. لذا گزاره‌های مشترکی که به اشتباه به عنوان مبانی علوم نام برده می‌شوند، در واقع مبادی بعیده آن علوم یا به عبارتی دیگر؛ اصول متعارف علوم می‌باشند، نه مبانی آنها. به

۱. «الاصل لغة: ما بینی علیه الشیء». و فی الاصطلاح یطلق علی: الدلیل، و الراجح، و الاستصحاب، و القاعدة. و من الاول: قولهم الاصل فی هذه المسأله الكتاب و السنة، و من الثاني: الاصل فی الکلام الحقیقه، و من الثالث: تعارض الاصل و الظاهر، و من الرابع: قولهم الاصل فی البیع اللزوم، و الاصل فی تصرفات المسلم الصحه».

۲. «القواعد جمع القاعدة و هی الاساس لما فوه». خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «و اذ یرفع ابراهیم القواعد عن البیت و اسماعیل ربنا تقبل منا انک سمیع العلیم» (بقره: ۱۲۷)؛ «و آن هنگامی که ابراهیم و اسماعیل بنیانهای خانه (خدا) را برمی‌افراشتند (گفتند) پروردگارا این کار را از ما بپذیر همانا تو شنوا و دانا هستی».

۳. مبانی علوم به اشکال گوناگون قابل طبقه‌بندی‌اند؛ از جمله بر اساس وجود و عدم وجود فاصله و واسطه میان هر مسئله با مبانی مربوط بدان و نیز با لحاظ میزان فاصله و شمار وسائط موجود میان مسئله با مبدأ. بدین سان مبادی دست‌کم به سه سطح «قریبه (انگاره‌ها)» که مماس با مسائل‌اند و فاصله و واسطه‌ای میان آنها با مسائل وجود ندارد، «وسیطه (پیش‌انگاره‌ها)» که کمترین فاصله و واسطه میان آنها با مسائل وجود دارد و «بعیده (فرآینش‌انگاره‌ها)» که مسائل با وسائط عدیده بدانها مرتبط‌اند، طبقه‌بندی می‌شوند. «مبادی بعیده» را جزء مبادی به حساب نمی‌آوریم و از آنها به مبانی تعبیر می‌کنیم؛ که به این ترتیب بین دسته‌ها و لایه‌های مبادی و مبانی تمایز قائل می‌شویم. بنابراین، از نظر ما مبانی همان فرآینش‌انگاره‌ها و مبادی بعیده هستند.

درآمدی تحلیلی بر منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی ❖ ۶۱

تعبیر دیگری نیز می‌توان مبانی را این‌گونه تعریف کرد: گزاره‌هایی توصیفی-تبیینی یا تجویزی مدکل اند که در پاسخ به مطلب لم و چرایی آمده، موجه‌ساز و مشروعیت‌بخش مسائل و گزاره‌های علمند.

ج) منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی

پیش‌تر سعی شد منظومه کلان مبادی و جایگاه و نسبت مبانی در آن تبیین و روشن شود. برای تدوین مبانی یک علم، اعم از علم انسانی یا غیر آن، تبیین و شناخت دقیق این مؤلفه‌ها ضروری خواهد بود: «جایگاه آن علم در منظومه و طبقه علوم، موضوع و غایت علم مورد نظر (در صورتی که در منظومه و طبقه علوم، ذیل علوم اعتباری و عملی قرار گیرد). این امر بدان جهت دارای اهمیت است که این عناصر با یکدیگر ارتباطی وثیق و منسجم برقرار می‌کنند و اساساً مبنای هر علم با توجه به این عناصر قابل تشخیص و تدوین خواهد بود. ترابط و نسبت‌سنجی عناصر و ارکان پیش‌گفته را می‌توان این‌گونه تبیین کرد:

نخست، همان‌گونه که بیان شد، مبادی هر علم (مبادی در اینجا اعم از مبادی بعیده و مبادی قریبه/مبانی است) در تعریفی کلی، آن دسته از قضایایی اند که علم و مسائل آن بر آنها مبتنی است. (ابن سینا، ۱۳۸۴: ۱۵۵)^۱

دوم، مسائل یک علم حول محور موضوع آن علم ساماندهی و منسجم می‌شوند (ر.ک: فارابی، ۱۳۸۷: ۱۹۴؛ ابن سینا، ۱۳۸۴: ۱۶۶). به عبارت دقیق‌تر؛ محمول مسائل یک علم، عوارض ذاتیه موضوع آن علمند.

سوم، با تمامی اختلافاتی که در محور وحدت‌بخش و تمایز علوم وجود دارد،^۲ برخی از اندیشمندان غایت و غرض (خراسانی، ۱۴۰۹: ۵) یا ذات علم را^۳ (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۳) را به عنوان محور تمایزبخش علوم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. ابن سینا در تبیین مبادی و ارتباط آن با موضوع و مسائل علم این‌گونه می‌نویسد: «قول: إن لكل واحد من الصناعات - وخصوصاً النظرية - مبادئ و موضوعات و مسائل. و المبادئ هي المقدمات التي منها تُبرهن تلك الصناعة و لا تُبرهن هي في تلك الصناعة، إنما لوضوحها، و إنما لجلالته شأنها عن أن تُبرهن فيها و إنما تُبرهن في علم فوفاها، و إنما لدنو شأنها عن أن تُبرهن في ذلك العلم، بل في علم دونه، و هذا قليل. و الموضوعات هي الأشياء التي إنما تبحث الصناعة عن الأحوال المنسوبة إليها، و العوارض الذاتية لها. و المسائل هي القضايا التي محمولاتها عوارض ذاتية لهذا الموضوع أو لأنواعه أو عوارضه، و هي مشكوك فيها فيستبرأ حائلها في ذلك العلم. فالمبادئ منها البرهان، و المسائل لها البرهان، و الموضوعات عليها البرهان. و كأن الغرض فيما عليه البرهان الأعراض الذاتية، و الذي لأجله ذلك هو الموضوع، و الذي منه (هو) المبادئ».

۲. به عنوان مثال بدن انسان به عنوان جامع مسائل طب، موضوع علم طب، کلمات موضوع علم نحو، وجود موضوع فلسفه، جسم (از آن جهت که متحرک است یا ساکن) موضوع علم طبیعی و عدد موضوع علم حساب است.

۳. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۷؛ صدر، ۱۳۸۶، ج ۲: ۶؛ نائینی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۷؛ حسن بن زین‌الدین، بی‌تا: ۱۸؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۰، ج ۱: ۵.

۴. «تمایز العلوم بعضها عن بعض هو بتمایز الاغراض الداعية الى تدوين لا بتمایز موضوعات العلم و لا بتمایز محمولاته».

۵. «اختلاف العلوم انما يكون بذاتها لا بالأغراض و العتوانه».

۶۲ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۶۲

دانسته‌اند. اما مشهور بر این عقیده نبوده، موضوع (صدر، ۱۳۸۶: ۶؛ نائینی، ۱۴۱۷: ۲۷) را باعث تمایز علوم از یک سو و محور وحدت‌بخش و جامع مسائل علوم از سوی دیگر می‌دانند.^۱

با توجه به این سه نکته، روشن می‌شود بدون توجه به جایگاه علم در منظومه علوم، موضوع و غایت یک علم، سخن از مبانی علم نادرست خواهد بود. این ارتباط در نمودار ذیل قابل ترسیم است:



د) عناصر سه گانه پیش گفته و علوم انسانی

همان گونه که در منطق تدوین مبانی علوم انسانی گذشت، برای تدوین این مبانی تبیین جایگاه، موضوع و غایت علوم انسانی - از آن جهت که این عناصر ارتباطی منسجم و هماهنگ با یکدیگر در تولید و توسعه گزاره‌ها و مسائل علم مورد نظر برقرار می‌کنند - امری ضروری است. اگر چه تبیین دقیق و تفصیلی این عناصر خود مجال دیگری می‌طلبد، اما برای دستیابی به مبادی و مبانی این نوع از علوم ناگزیر به مشخص کردن و لو اجمالی آنها می‌باشیم.

۱. جایگاه‌شناسی علوم انسانی در منظومه علوم^۲

بر اساس معروف‌ترین طبقه‌بندی، علم (حکمت، فلسفه به معنای عام) به نظری و عملی تقسیم می‌شود. در این طبقه‌بندی که از منظری تقسیمی مبتنی بر موضوع علم است؛ علوم نظری علوم‌اند که موضوعشان جدای از خواست و اراده انسان تحقق دارد، ولی علوم عملی علوم‌اند که تحقق موضوعشان وابسته به اراده آدمی است.^۳ از منظری نیز می‌تواند تقسیمی بر اساس غایت علم باشد: علوم نظری علوم‌اند که اولاً و

۱. ابن سینا در تعریف موضوع می‌گوید: «موضوعات چیزهایی هستند که آن دانش از احوال آنها و عوارض ذاتیه‌شان گفتگو می‌کند» (منطق شفاء، ج سوم، ص ۵۵، کتاب البرهان، ص ۱۵۵) لذا موضوع هر علم چیزی است که آن علم در اطرافش بحث و گفتگو می‌کند و اگر هر یک از مسائل علم را درست مورد دقت و بررسی قرار دهیم، متوجه می‌شویم به نحوی با خود موضوع یا احوال و خواص یا آثار موضوع در ارتباط است. (مطهری، مرتضی؛ آشنایی با منطق، قم: صدرا، چاپ سی و هفتم، ۱۳۸۶، ص ۲۷)

۲. برای اطلاع بیشتر نسبت به جایگاه علوم انسانی در منظومه علوم، رک: کاظمینی و هنرور، ۱۳۹۳.

۳. «موضوعات علوم چیزهایی‌اند که یا وجودشان در اختیار انسان است یا چنین نیست. شناخت گروه نخست، فلسفه عملی و شناخت گروه دوم، فلسفه نظری نام دارد» (رک: ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۱: ۱۲ و ۱۴)

درآمدی تحلیلی بر منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی ❖ ۶۳

بالذات برای شناخت واقع به کار می‌آمدند و علوم عملی علوم بودند که هدف آنها در درجه اول عمل و دخل و تصرف در عالم بود (ر.ک: پارسا، ۱۳۸۳: ۱۹؛ سوزنجی، ۱۳۸۷: ۸۱). در این تقسیم، علوم نظری شامل طبیعیات، ریاضیات و مابعد الطبیعه (متافیزیک و فلسفه به معنای خاص) شده و علوم عملی نیز سه حوزه اصلی ناظر به فرد (اخلاق)، ناظر به خانواده (تدبیر منزل) و ناظر به جامعه (سیاست مدن) را در بر می‌گرفت.

با این بیان می‌توان گفت، علم، حکمت و فلسفه دو قسم است؛ قسمتی که به وسیله آن، علم و معرفت به پدیده‌ها، اشیا و اموری پیدا می‌شود که شأن آنها این نیست که مورد عمل انسان واقع شوند؛ این قسم، علم یا فلسفه و حکمت نظری نامیده می‌شوند؛^۱ یعنی علمی که شأن موضوعاتشان فقط علم به آنها بوده و عمل بدانها مراد نیست.^۲ دوم، علم به اموری است که شأن آنها، عمل بدانهاست که این نیز علم یا حکمت و فلسفه عملی خوانده می‌شود؛ یعنی حکمت و فلسفه‌ای که به وسیله آن، معرفت به پدیده‌هایی به دست می‌آید که شأن آنها، عمل بدانهاست.^۳ از این رو، از علوم نظری و عملی با تعبیر دیگری نیز می‌توان یاد کرد، آن هم علوم حقیقی و اعتباری است.^۴ حقیقی یا اعتباری بودن علم نیز از منظری به موضوع آن باز می‌شود. اگر موضوع وجود حقیقی خارجی داشته باشد، هویت معرفتی آن علم نیز حقیقی خوانده می‌شود، اما در صورت اعتباری بودن موضوع، علم نیز هویت اعتباری خواهد داشت.^۵ لذا از آنجا که وجه تمایز علوم نظری و عملی را اولاً، نقش اراده و آگاهی انسان در تحقق موضوعشان و ثانیاً، ناظر به هست‌ها و حقایق خارجی بودن یا نبودن آنها دانستیم، علوم نظری از سنخ علوم حقیقی و علوم عملی از سنخ علوم اعتباری خواهند بود.^۶

۱. «العلم والحکمه و الفلسفه صنفین: صنف به یحصل معرفه الموجودات الی لیس للانسان فعلها و هذه یسمى النظریه». (فارابی، ۱۴۱۲: ۲۵)

۲. «کل واحد من هذه العلوم الثلاثه یشتمل علی صنف من الموجودات الی شانهاان یعلم فقط». (همان)

۳. «الثانی به تحصل معرفه الاشیاء الی شانهاان تفعل و القوه علی فعل الجمیل منها و هذه یسمى الفلسفه العملیه و الفلسفه المدنیه». (همان). ابن سینا نیز در ملاک تقسیم علوم به نظری و عملی تعبیری مشابه فارابی دارد (ر.ک: ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۱: ۱۲ و ۱۴). همچنین در اشارات و تنبیهات می‌نویسد: «القوه المسماة بالعقل العملی، بآنها هی الی تستنبط الواجب فیما یجب أن تفعل من الأمور الإنسانیة جزئیة لتتوصل به الی أغراض اختیاریة من مقدمات اولیه، و ذاعه و تجربیة و باستعانة بالعقل النظری فی الرأی الکلّی الی أن تنتقل بها الی الجزئی». (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۸۴، ج ۲: ۳۵۲)

۴. علوم حقیقی اصطلاحاً در مقابل علوم اعتباری گفته می‌شود و علوم اعتباری همانهایی هستند که سابقین «علوم عملی» می‌نامیدند مانند علم اخلاق و غیره. (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۷، ج ۶: ۶۷)

۵. کلمه «حقیقی» بر افکار و ادراکات نظری از آن جهت اطلاق می‌شود که هر یک از آنها تصویر یک امر واقعی و نفس‌الامری است و به منزله عکسی است که از یک واقعیت نفس‌الامری برداشته شده، و اما بر افکار و ادراکات عملی و اعتباری کلمه که به مصداقی می‌دهیم مصداق دیگری واقعی نیز دارد که از آنجا گرفته شده؛ مثلاً اگر انسانی را «شیر» قرار دادیم یک شیر واقعی نیز هست که حد شیر از آن اوست. (ر.ک: همان، ۳۹۴)

۶. البته باید توجه نمود، که تمامی حرکات و فعالیت های انسانی متوقف بر علم و آگاهی به آنها نیست. زیرا در برخی افعال مانند دیدن یا تغذیه اگر چه گاهی علم به وجود عمل پیدا می‌کنیم ولی بود و نبود علم، کمترین تأثیری در عمل به آن ندارد، ولی در بعضی دیگر از فعالیت ها با از میان رفتن علم وجود فعل نیز از میان می‌رود. علمی که مستقیماً و بلاواسطه وسیله استکمال فعلی انسان است «علم اعتباری» است نه علم حقیقی. این علوم که رابطه میان انسان و حرکات فعلی اوست «علوم اعتباری» می‌باشند نه «علوم حقیقی». توضیح آنکه، وسیله بودن علم برای فعالیت انسان از این راه است که علم پشت سر خود و خارج از خود را نشان داده و انسان او را در می‌یابد و بی‌تردید یافتن ماوراء علم برای این است که انسان کمال خود را تمیز دهد (یعنی چیزی را که رافع احتیاج و نقص می‌باشد از غیر او بشناسد) و از این روی ناچار انسان خواهش قوای فعاله خود را که مظاهر احتیاج و استکمال هستند باید با علم و ادراک آمیزش دهد و سپس آن خواهشها را با ماده خارجی

آنچه در این مجال باید مورد تحلیل قرار بگیرد، تبیین جایگاه علوم انسانی در این دسته‌بندی و منظومه است. مهم‌ترین وجهی که علوم انسانی را می‌تواند متصف به انسانی بودن کند، نقش اراده و آگاهی انسان در ایجاد و توسعه این علوم است. موضوعات علوم نظری و حقیقی جدای از اراده و آگاهی انسان موجودند. لذا اراده و آگاهی انسان در ایجاد و وجود آنها نقشی ندارد. انسان چه بداند یا نداند و چه بخواهد یا نخواهد، موضوعات این علوم موجود است. به عنوان مثال، علوم طبیعی تحقیق در اجسام و کشف اجزا و قوانین طبیعی حاکم بر پدیده‌هاست که خارج از اراده و خواست انسان می‌باشند.^۱ در واقع؛ نقش انسان در این پدیده‌ها و علم به آنها، تنها یا بیشتر کشف آنها، تطبیق خود با آنها و حداکثر کاربری آنها در راستای غایات و نیازهای خود است؛ چرا که قادر به ایجاد موضوع آنها نیست. اما علمی که ایجاد موضوعاتشان و توسعه و گسترش آنها به واسطه اراده و آگاهی انسان رخ می‌دهد، علمی‌اند که ذیل علوم عملی و اعتباری شکل می‌گیرند. از این رو جایگاه اولی و اصلی علوم انسانی را باید ذیل علوم عملی و اعتباری دانست. علمی که اولاً، موضوعشان برخاسته از اراده و آگاهی انسانند و ثانیاً، در راستای مدیریت اجتماعی جامعه انسانی متناسب با نیازها و خواسته‌های او متفاوت و متکاملند. (رک: کاظمینی و هنرور، ۱۳۹۳)

۲. موضوع^۲ و غایت علم انسانی^۳

تعیین غایت علوم از منظری ریشه در بنیادهای معرفتی و افق نگاه اندیشمند به هستی، انسان و علم دارد. با توجه به مبانی معرفتی اسلام، غایت کلان و محوری کل علوم، طلب کمال و فضایل و در نهایت، رساندن انسان و جامعه به سعادت است (رک: فارابی، ۱۳۶۶: ۷۲). از این رو، تمامی علوم اعم از نظری و عملی (که علم انسانی را نیز شامل می‌شوند) باید در جهت سعادت‌تمندی انسان کشف، تولید و توسعه یابند. نکته دیگری که باید بدان توجه کرد، سطح‌بندی غایات علوم انسانی است. در یک سطح غایت ابتدایی علوم انسانی مدیریت بهینه و صحیح جامعه انسانی است. البته این مدیریت اجتماعی همان گونه که بیان شد، باید در جهت دستیابی به سطح والاتری از غایت علوم انسانی به عنوان غایتی بلندمدت؛ یعنی سعادت حقیقی صورت پذیرد.

با این تبیین و نگاه کلان، تمام علوم (اعم از نظری و عملی) انسانی خواهند بود؛ زیرا برای انسان و به عبارت دقیق‌تر برای سعادت انسان مد نظرند (رک: فارابی، ۱۹۹۵: ۲۵). حال موضوع این علوم یا تکویناً موجود

ارتباط داده و صورت آنها را به ماده تطبیق نماید تا قوای فعاله خود را با آنها به وسیله حرکت‌های گوناگون تماس دهد؛ و همین جاست که قوه فعاله انسان با ماده‌ای که مورد تعلق فعالیت وی می‌باشد ارتباط حاصل می‌کند. (رک: همان: ۴۵۳)

۱. «ای لا باراده الانسان». (رک: فارابی، ۱۹۸۵: ۵۹)

۲. ابن سینا نیز در بیان موضوع می‌گوید: «موضوعات چیزهایی‌اند که آن دانش از احوال آنها و عوارض ذاتیه‌شان گفتگو می‌کند» (منطق شفا، ج ۳، ۵، کتاب البرهان: ۱۵۵). لذا موضوع هر علم چیزی است که آن علم در اطرافش بحث و گفتگو می‌کند و اگر هر یک از مسائل علم را درست مورد

دقت و بررسی قرار دهیم، متوجه می‌شویم به نحوی با خود موضوع یا احوال و خواص یا آثار موضوع در ارتباط است. (مطهری، ۱۳۸۶: ۲۷)

۳. برای اطلاع بیشتر نسبت به موضوع و غایت علوم انسانی در منظومه علوم، رک: کاظمینی و هنرور، ۱۳۹۳.

درآمدی تحلیلی بر منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی ❖ ۶۵

است و اراده انسانی در ایجاد آنها نقشی ندارد، مانند وجود که موضوع فلسفه است یا جسم (از آن جهت که متحرک است یا ساکن) که موضوع علم طبیعی است یا عدد که موضوع علم حساب است (ر.ک: فارابی، ۱۳۸۷: ۱۹۴؛ ابن سینا، ۱۳۸۴: ۱۶۶) که در این صورت، سنخ این علوم، نظری و حقیقی خواهد بود. یا موضوع این علوم امری ثابت با تعین خارجی مشخص نیست؛ لذا متناسب با غایات و نیازهای انسانی توسط اختیار، اراده و آگاهی انسان اعتبار و ایجاد می شود که در این صورت، سنخ این علوم، عملی و اعتباری می شود. اگر در تبیین اول و نگاه کلان به علوم، تمامی علوم با توجه به جهت گیری کلان و غایتشان انسانی تلقی شدند، در تبیین دوم فقط علوم عملی به دلیل نقش اراده و اختیار انسان در ایجاد و شکل دهی موضوع آنها انسانی محسوب می شوند. انسان در علوم انسانی به معنای خاص علاوه بر اینکه فاعل شناساست، موجد موضوع این علوم هم می باشد (ر.ک: کاظمینی و هنرور، ۱۳۹۳) و منظور از علم انسانی نیز در اینجا همین معنای خاص و دوم است. همان گونه که بیان شد، اگر صنف اول از علوم (علوم نظری) شأنشان فقط دانستن و علم داشتن نسبت بدانهاست، صنف دوم از علوم که گفته شد و منظور از علم انسانی خاص نیز همین صنف دوم است، علاوه بر دانستن، شأنشان عمل کردن بدانها نیز می باشد.^۱ لذا به حکمت عملی تعبیر شده اند و اگر به عمل ختم نشوند، ناقص و به تعبیر فارابی باطل خواهند بود.^۲

با توجه به آنچه بیان شد، انسان با اختیار، اراده و آگاهی مبتنی بر بنیانهای معرفتی برگرفته شده از علوم نظری حول محور نیازهای متعدد و متنوع خود به تولید و توسعه علوم انسانی می پردازد. از این رو، موضوع علوم انسانی را «نیازهای فردی و اجتماعی» انسان باید دانست. به عبارت دیگر؛ تمامی مسائل علوم انسانی به نحوی مبتنی و برخاسته از این نیازها در حوزه ها و ابعاد مختلف بوده، حول محور آن منسجم می شوند. روشن است انسان متناسب با این نیازهای ثابت و متغیر با اراده و آگاهی خود به ایجاد علوم متناسب با آنها می پردازد. لذا این علوم متناسب با نیازها و غایات انسان متغیر و متکاملند. (ر.ک: کاظمینی و هنرور، ۱۳۹۳)

۳. برآیند و جمع بندی

با توجه به آنچه به اختصار بیان شد، در راستای تدوین مبانی علوم انسانی امور ذیل باید مد نظر قرار گیرند:
۱- علوم انسانی از منظر جایگاه شناسی در منظومه علوم، ذیل علوم عملی و اعتباری تعریف می شود.

۱. «و تحصل لنا معارف جميع الاشياء التي للانسان ان يعرفها و هي صنفان: صنف شأنه ان يعلم و ليس شأنه ان يفعله انسان لكن ان يعلم فقط. مثل علمنا ان العالم محدث و ان الله واحد و مثل علمنا باسباب كثيرة من اشياء محسوسه. و صنف شأنه ان يعلم و يفعل. مثل علمنا ان بر الوالدین حسن، و ان الخيانة قبيحة و ان العدل جميل و مثل علم الطب بما يكسب الصحة» (ر.ک: فارابی، ۱۴۱۲: ۷۳)
۲. «و ما شأنه ان يعلم و يعمل فكماله ان يعمل. و علم هذه الاشياء متى حصل و لم يردف بالعمل كان العلم باطلا لاجدوى له. و ما شأنه ان يعلم و لم يكن شأنه ان يعمله الانسان فان كماله ان يعلمه فقط.» (همان: ۷۴)

۲- توجه به این نکته ضروری است که اگر در علوم حقیقی، موضوع از جهتی تمایز و از جهت دیگر عامل وحدت‌بخش این علوم است، در علوم اعتباری علاوه بر موضوع، غایت نیز بسیار حائز اهمیت است.

۳- موضوع مشترکی که علوم انسانی را با تمام مصادیق گسترده آنها، حول محوری واحد و ذیل جامعی مشترک گرد می‌آورد، «نیازهای فردی و اجتماعی» است که به واسطه اراده و آگاهی انسان موضوعاتشان متناسب با آنها ایجاد می‌شود. لذا موضوعات مختلف علوم انسانی متناسب با نیازهای متنوع انسان با اراده آگاهانه او ایجاد، بسط و توسعه می‌یابند. مانند علم حقوق، اقتصاد، سیاست و... بنابر این، موضوع علم انسانی ارتباط مستقیمی با، از یک سو اراده انسانی داشته و از سوی دیگر با نیازها و مسائل انسانی دارد. اگر چه از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که علم انسانی بر خلاف علوم حقیقی دارای موضوعی ثابت و متعین نیستند، اما می‌توان «نیازهای فردی و اجتماعی» را به عنوان موضوع کلان این علوم قلمداد کرد.

۴- اگر چه جنس گزاره‌های علوم انسانی اعتباری و متناسب با نیازهای اجتماعی و غایات اوست، اما ورود گزاره‌های علوم نظری را در این علوم نفی نمی‌کند. لذا در علوم انسانی با تلفیقی از گزاره‌های تجویزی و توصیفی روبه‌رو هستیم.

۵- علوم در معنای عام خود با یکدیگر رابطه‌ای طولی و سلسله‌مراتبی برقرار می‌کنند. لذا علوم انسانی بنیانهای معرفتی و اصول متعارفه خود را از علوم و حکمت نظری دریافت می‌کنند.

هـ) مبادی و مبانی علوم انسانی

۱. مبادی علوم انسانی (اصول متعارفه)

مراد از مبادی در اینجا مبادی قریبه خاص یا همان مبانی نبوده، بلکه منظور مبادی تصدیقی بعیده و عام یا همان اصول متعارف است. این سنخ از مبادی در علمی دیگر جز علوم انسانی اثبات شده و جهت‌دهنده و موجه‌ساز این علوم می‌باشند. گر چه بنا بر مرسوم و مشهور همین گزاره‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، انسان‌شناسانه و... نیز به اشتباه جزء مبانی علوم انسانی - و البته مبانی هر موضوع و مقوله دیگری به جز علوم انسانی - قلمداد می‌شوند. اما تمامی مبادی مذکور جزء اصول متعارف و پذیرفته شده در علوم انسانی محسوب می‌شوند نه مبانی آن؛ که البته علم انسانی نیز وظیفه اثبات یا رد آنها را ندارد. این اصول در علوم دیگری مانند فلسفه، کلام و... اثبات می‌شوند.

در ادامه به اهم این مبادی در پنج حوزه هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و دین‌شناختی، که به عنوان اصول متعارفه حاکم بر مبانی علوم انسانی بوده و در تبیین و تدوین این مبانی نقشی مؤثر دارند، اشاره می‌شود.

یک) مبادی هستی‌شناختی^۱

از جمله این مبادی می‌توان به گزاره‌های ذیل اشاره کرد: واقعیت داشتن جهان هستی، منحصر نبودن هستی به طبیعت، آیت‌الله بودن هستی، مبدء و منشأ بودن خداوند متعال برای جهان و رب حقیقی همه موجودات، فقر ذاتی موجودات به واجب‌الوجود، غایت‌مند بودن هستی، برخوردار بودن جهان از نظام احسن و جریان سنن الهی در آن، وجود نظام علی و معلولی در جهان، فانی بودن جهان طبیعت و... (زمر: ۶۲؛ فصلت: ۵۳؛ روم: ۲، ۲۲، ۲۴؛ آل عمران: ۱۹۰؛ بقره: ۱۶۴؛ انبیا: ۳۵-۳۴؛ واقعه: ۶۰؛ نساء: ۷۸؛ جمعه: ۸؛ آل عمران: ۱۶۸)

دو) مبادی انسان‌شناختی^۲

از جمله این مبادی می‌توان به گزاره‌های ذیل اشاره کرد: مرگب بودن انسان از جسم و روح، جاودانه بودن انسان به واسطه روحش، دارا بودن انسان از فطرتی الهی، خلیفه‌الله بودن انسان، مختار بودن انسان، اجتماعی بودن انسان، مسئولیت داشتن انسان نسبت به خداوند متعال، خود، دیگران و محیط اطراف، و... (عنکبوت: ۶۴؛ بقره: ۲۷۲، ۱۱۰؛ نور: ۲۴؛ آل عمران: ۳۰؛ کهف: ۴۹؛ زلزال: ۸-۶؛ زمر: ۴۸؛ تکویر: ۱۲ و ۱۴؛ طور: ۱۶)

سه) مبادی معرفت‌شناختی^۳

از جمله این مبادی می‌توان به گزاره‌های ذیل اشاره کرد: توانایی انسان در شناخت هستی، خود و دیگران، حقیقی و اعتباری بودن علم انسان و ذومراتب و سطوح بودن آن، تطابق با واقع به عنوان ملاک اعتبار علم، تعدد منابع شناخت و سطح‌بندی آن (وحی، عقل، شهود، تجربه)، محدودیت شناخت انسان و...

چهار) مبادی ارزش‌شناختی^۴

از جمله این مبادی می‌توان به گزاره‌های ذیل اشاره کرد: معتبر بودن ارزشها به واسطه عقل، فطرت و نظام شاخصهای دینی، متنوع و ذومراتب بودن ارزشها به صورت سلسله‌مراتبی و هماهنگ با غایت حقیقی انسان یعنی قرب الی‌الله، تأثیر حسن فعلی و فاعلی در ارزشمند دانستن هر عمل، شکل گرفتن زندگی مطلوب بشر مبتنی بر نظام معیار ربوبی در حیات طیبه، تبعیت از انبیا و اولیای الهی و دشمنی با دشمنان خداوند متعال در راستای دستیابی به حیات طیبه، حرکت به سمت عبودیت الهی و رهایی از موانع

۱. هستی‌شناسی (Ontology) قلمرویی از دانش فلسفی است که موضوع اصلی آن تبیین چیستی و چرایی واقعیت وجود (بیان ماهیت هستی و علت غایی آن) است.
۲. انسان‌شناسی بخشی از مباحث هستی‌شناختی است که درباره انسان به عنوان یکی از عناصر سه‌گانه هستی (خدا، عالم و انسان) بحث می‌کند. انسان‌شناسی فلسفی چیستی، چگونگی و موقعیت انسان را در هستی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.
۳. معرفت‌شناسی (Epistemology) قلمرویی از دانش فلسفی است که به بررسی معرفت می‌پردازد. پرسشهایی مانند امکان و ماهیت معرفت، حدود شناخت، ارزش شناخت، انواع و ابزار شناخت و ملاک صدق قضایا، محور اصلی آن را تشکیل می‌دهد.
۴. ارزش‌شناسی (Axiology) قلمرویی از مباحث نظری فلسفه است که چیستی و چرایی و چگونگی ارزشها را به شکل عقلانی مطالعه می‌کند. در این حوزه، پرسشهایی از قبیل چیستی ارزشها و رابطه ارزشها با واقعیتها، ثبات و تغییر در ارزشها و سلسله مراتب ارزشها مورد بحث قرار می‌گیرد. البته در اینجا مبانی ارزش‌شناختی شامل گزاره‌های ناظر به تعیین مصادیق مهم‌ترین ارزشها (از منظر اسلامی) و نحوه تحقق آنها نیز هست.

درونی (امیال و شهوات نفسانی و...) و بیرونی (پذیرش حاکمیت طاغوت و...) به عنوان آزادی حقیقی انسان، عدالت به عنوان مهم ترین ارزش معیار در جامعه اسلامی و...

پنج) مبادی دین‌شناختی^۱

از جمله این مبادی می‌توان به گزاره‌های ذیل اشاره کرد: دارا بودن دین از حقیقتی واحد که از سوی خداوند متعال برای هدایت انسان نازل شده، متکامل بودن ادیان و اسلام به عنوان کامل ترین دین، دارای دستورات متنوع بودن دین در تمامی ابعاد و عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی در راستای دستیابی به حیات طیبه، جاودانه و هر زمانی و مکانی بودن دین اسلام به عنوان کامل ترین دین، فهم و شناخت دین از طریق کلام الهی قرآن، سنت پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع)، و...

۲. مبانی علوم انسانی اسلامی

در مقدمه بحث اشاره شد که آنچه این نوشتار در پی آن است از یک سو ایجاد مرزبندی مفهومی بین مبادی و مبانی و ارائه تعریفی روشن از مبانی است و از سوی دیگر، تبیین منطق و چگونگی دستیابی و تدوین مبانی علوم انسانی. از این رو، با روشن شدن مبادی علوم انسانی به تبیین اجمالی مبانی آن می‌پردازیم. در این باره توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

نخست، مبانی همان گونه که گفته آمد، همان مبادی تصدیقی قریبه خاص بوده که در پاسخ مطلب لیم (چرایی) در قالب گزاره‌هایی مستدل، تجویزی یا تبیینی بیان می‌شوند.

دوم، این مبانی مسلماً باید همخوان و در جهت مبادی عام و اصول متعارف مذکور که برگرفته از بنیادهای معرفتی و حکمت نظری می‌باشند، تدوین شوند.

سوم، این مبانی نسبت به زیرشاخه‌ها و تقسیمات علوم انسانی عام بوده و چه بسا نسبت به آن علوم، مانند اقتصاد، حقوق، مدیریت، سیاست، جامعه‌شناسی و...، به عنوان «مبادی عام» مورد پذیرش قرار گیرند.

چهارم، این مبانی مسلماً متناسب با جایگاه، موضوع و غایت علوم انسانی تدوین می‌شوند. به عبارتی؛ در تبیین مبانی علوم انسانی در پی گزاره‌هایی هستیم که موضوع و مسائل این علوم متوقف بر آنها باشد.

پنجم، مبانی علوم انسانی الزاماً برخوردار از تقسیمات و دسته‌بندی شکل گرفته در مبادی مانند هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و... نخواهند بود.

۱. مراد آن دسته از گزاره‌ها هستند که با نگاهی درجه دو، صرفاً به مباحثی درباره دین (چیستی و چرایی دین، جایگاه دین در زندگی و نسبتی که انسان با آن دارد، نحوه فهم دین، قلمرو دین و ارتباط آن با سایر معارف و...) می‌پردازند و در حیطه دانش فلسفی مضاف "فلسفه دین" (Philosophy of Religion) یا بعضاً در حوزه مباحث کلام جدید قرار می‌گیرند و لذا با "مبانی دینی" متفاوتند.

درآمدی تحلیلی بر منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی ❖ ۶۹

در ادامه، اشاره‌ای به اهمّ مبانی علوم انسانی اسلامی خواهیم داشت. به عبارت دیگر؛ غرض از بیان این گزاره‌ها به عنوان مبانی، التفات به نوع و سنخ گزاره‌هایی است که مبتنی بر مباحث پیش گفته باید به عنوان مبنا در علوم انسانی اسلامی مورد توجه و واکاوی قرار گیرند. بر این اساس، اهمّ مبانی علوم انسانی اسلامی را در گزاره‌های ذیل می‌توان بیان کرد:

۱. انسان موجودی اجتماعی است. که با اختیار، اراده و آگاهی زندگی می‌کند.
۲. اراده و آگاهی انسان از مبادی حاکم بر او متأثر و جهت‌مند می‌شوند.
۳. نیازهای فردی و اجتماعی انسان متناسب با ساحت‌های دنیوی و اخروی او متفاوت، متنوع و متکامل خواهند بود.
۴. حکمت عملی و علوم اعتباری بنیانهای نظری و معرفتی خود را از حکمت نظری و علوم حقیقی دریافت می‌کنند.
۵. گزاره‌های علوم انسانی اسلامی قابلیت داوری، ارزشگذاری، نقدپذیری و تغییر و تحول را دارند.
۶. بین نیازهای فردی و اجتماعی انسان و غایات او ترابط و نسبت منطقی مشخصی وجود دارد.
۷. مدیریت اجتماعی زندگی انسان، هدف اولی و ابتدایی علوم انسانی اسلامی در راستای دستیابی به سعادت و حیات طیبه است.
۸. با توجه به ترابط وثیق علوم انسانی اسلامی با اراده و آگاهی انسان، این علوم ظرفیت و قابلیت جهت‌دهی و مدیریت شدن را دارند.
۹. از آنجا که مدیریت اجتماعی به عنوان هدفی ابتدایی و میانی در علوم انسانی مورد نظر است و مدیریت نیز نیازمند بیان بایدها و نبایدهاست، لذا این علوم حاوی گزاره‌های تجویزی خواهند بود.
۱۰. با توجه به وجود ارتباط بین علوم اعتباری و حقیقی (به عبارتی وجود ارتباط بین حکمت نظری و عملی) از یک سو و لزوم توصیف پدیده‌ها در گذشته و حال در راستای مدیریت بهینه، علوم انسانی علاوه بر گزاره‌های تجویزی حاوی گزاره‌های توصیفی نیز می‌باشد.
۱۱. موضوعات علوم متناسب با نیازهای فردی و اجتماعی انسان در افق ساحت‌های دنیوی و اخروی او ایجاد و مبتنی بر مبادی ارزش‌شناختی و دین‌شناختی توسعه می‌یابند.

(و) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این نوشتار سعی شد ابتدا فرایند و منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی تبیین شود. با توجه به مباحث بیان شده، برای دستیابی به مبانی علوم انسانی طی مراحل ذیل ضروری خواهد بود:

۷۰. مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۶۲

۱. مفهوم‌شناسی دقیق و تفکیک مرزهای مفهومی بین عناصر چهارگانه علم (مبادی، مبانی، موضوع و مسائل)؛
۲. نسبت‌سنجی و تبیین چگونگی ارتباط منسجم و منطقی بین عناصر مذکور؛
۳. توجه به ارتباط طولی بین مبادی، مبانی، موضوع و مسائل علم؛
۴. تبیین جایگاه، موضوع و غایت علوم انسانی اسلامی؛
۵. تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی با توجه به موضوع و غایت محوری آن.

بر این اساس، با توجه به تراث فلسفی و اصولی، چیستی مبادی و مبانی، بررسی و بیان شد که مبانی به عنوان مبادی تصدیقی قریبه خاص که در پاسخ مطلب لم می‌آید، نزدیک‌ترین گزاره مدلل به موضوع و مسائل علم بوده، موجه‌ساز و مشروعیت‌بخش آنهاست. از این رو، برای تدوین مبانی هر علمی باید ابتدا موضوع آن علم مورد توجه قرار گیرد و برای فهم دقیق‌تر موضوع نیز جایگاه آن علم در منظومه علوم و نیز غایت، از عناصر کلیدی دیگر می‌باشند.

علوم انسانی از منظر جایگاه‌شناسی در منظومه علوم ذیل علوم عملی و اعتباری قرار گرفته، نیازهای فردی و اجتماعی موضوع مشترک و کلان این علوم می‌باشند. بنابراین مبانی علوم انسانی اسلامی در پی گزاره‌هایی است که موضوع و سنخ مسائل این علوم بطور مستقیم و بدون واسطه متوقف بر آنهاست. با توجه به این نکته گزاره‌های هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و... نه به عنوان مبانی علوم انسانی بلکه به عنوان مبادی و اصول متعارف حاکم بر مبانی علوم انسانی باید مورد توجه قرار گیرند. نکته دیگر توجه به ارتباط این مبانی با مبادی عام و اصول متعارف حاکم بر آنهاست. این مسأله برخاسته از ارتباط علوم حقیقی و حکمت نظری با علوم اعتباری و حکمت عملی است. از این رو، گزاره‌های علوم انسانی بنیان‌های معرفتی و اصول متعارفه خود را از علوم حقیقی و حکمت نظری دریافت می‌نمایند.

آنچه در پایان ضروری به نظر می‌رسد نخست، تولید ادبیات متناسب با فرایند و منطبق بیان شده برای تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی است. و دوم، تبیین مبانی رشته‌های خاص این علوم متناسب با موضوع آنهاست. این امر می‌تواند با انجام پروژه‌های علمی و برگزاری جلسات نقد و نظریه‌پردازی اصلاح و تکمیل نیز گردد.



منابع

- قرآن کریم.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ ق). الشفاء، المنطق، ج ۳، الفن الخامس: البرهان، قم: ابوالعلا عقیفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۳). الشفا (الالهیات). مقدمه و تحقیق ابراهیم مذکور. تهران: ناصر خسرو.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵). الاشارات والتنبیها. [بی جا]: نشر البلاغه.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۴). برهان شفا. شرح: محمد تقی مصباح یزدی. تحقیق و نگارش: محسن غروی‌ان. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره).
- امام خمینی، روح‌الله (۱۳۸۲ ق). تهذیب الاصول. [بی جا]: اسماعیلیان.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ ق). کتاب المکاسب. قم: مجمع الفکر الاسلامی، چ هشتم.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۳). علم و فلسفه. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- حسن بن زین‌الدین (بی تا). معالم الدین. [بی جا]: دفتر انتشارات اسلامی.
- حسینی فیروزآبادی، مرتضی. عنایه الاصول فی شرح کفایه الاصول، نشر فیروزآبادی، قم.
- حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۰ ق). الجوهر التّضید فی شرح منطق التّجرید. قم: بیدار.
- خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ ق). کفایه الاصول. قم: آل‌البیت.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران، چ دوم.
- رشاد، علی‌اکبر (۱۳۸۹). «پرسی انتقادی مبادی پژوهی اصولیون (مطالعه موردی مفهوم‌شناسی و جایگاه‌شناسی مبادی علم)». کتاب نقد، ش ۵۶-۵۵ (تابستان و پاییز).
- رشتی (میرزا)، حبیب‌الله (۱۳۱۳ ق). بدایع الافکار. قم: آل‌البیت.
- سبزواری، هادی بن مهدی، المنظومه فی المنطق، محقق: محسن بیدارفر، نشر بیدار، ۱۳۸۶، قم.
- سوزنجی، حسین (۱۳۸۷). «جایگاه روش در علم (تأملی انتقادی در باب ماهیت علم در فرهنگ جدید)». مجله راهبرد فرهنگ، ش ۴ (زمستان).
- صدر، محمد باقر (۱۳۸۶). دروس فی علم الاصول. قم: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، منطق نوین مشتمل بر اللمعات المشرقیة فی الفنون المنطقیة، با ترجمه و شرح عبدالمحسن مشکوه‌الدینی، تهران بی تا.
- طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۸۷). مجمع البحرین. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طوسی، نصیرالدین محمد بن حسن (۱۳۸۹). اساس الاقتباس. تصحیح عزیزالله علیزاده. تهران: فردوس.
- عاملی (شهید الثانی)، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۶ ق). تمهید القواعد. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- فارابی ابونصر محمد بن محمد. تحصیل السعاده، دار و مکتبه الهلال، الطبعة الاولى، ۱۹۹۵ م.
- فارابی ابونصر محمد بن محمد (۱۴۱۲ ق). التنبیه علی سبیل السعاده. تهران: حکمت.

۷۲ ♦ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۶۲

- فارابی ابونصر محمد بن محمد (۱۹۸۵ م). *التوطنه في المنطق (المنطق عند الفارابی)*. تحقیق و تعلیق رفیق العجم. بیروت: دارالمشرق.
- فارابی ابونصر محمد بن محمد. *احصاء العلوم*، ترجمه خدیو حمزه، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۹.
- فارابی ابونصر محمد بن محمد (۱۹۸۵ م). *فصول خمسہ، المنطق عند الفارابی*. تحقیق رفیق العجم. بیروت: دارالمشرق.
- فارابی (۱۳۸۷). *رسائل فلسفی فارابی، رساله تعلیقات*. ترجمه سعید رحیمیان. تهران: علمی و فرهنگی.
- فیروزآبادی، سید مرتضی (۱۴۰۰ ق). *عنايه الاصول*. قم: فیروزآبادی.
- قطب الدین رازی. *تحریر القواعد المنطقیه شرح الرساله الشمسیه*، قم ۱۳۶۳ ش.
- کاظمینی، سید محمد حسین و محمد امین هنرور (۱۳۹۳). «موضوع و ماهیت علوم انسانی و جایگاه آن در منظومه علوم با تأکید بر آرا و نظریات فارابی»، *مجله قیاسات*، ش ۷۴ (زمستان).
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). *مجموعه آثار*. قم: صدرا.
- نائینی، محمد حسین (۱۴۱۷ ق). *قواعد الاصول*. [بی جا]: دفتر انتشارات اسلامی.
- The Holy Quran
- Al-Hilli, Hasan ibn Yusuf, (1989) " **Al-Jawhar al-Nadia fi Sharh Mantiq al-Tajrid**", Qom, Bidar Pub.
- Amili (1995). (Shahid al-Thani), Zaynoddin ben Ali, "**Tamhid al-Qawa'id**", Maktab al-Islami, first ed.
- Andrew Le Sueur, Javan Herbert, Rosalind English (1999). **Principles of Public Law**, Cavendish, London.
- Ansari, Morteza, (2007) "**Kitab Al-Makasib** (en: Manual of Islamic Commercial Law), Majma al-Fikr al-Islami (en: *Assembly of Islamic Thought*), Vol. 7, Qom.
- Avicenna, al-Husayn ibn Abd Allah (2005). Mesbah Yazdi, Mohammad-Taqi, "**Sharh Borhan Shifa** (en: A Commentary on the Demonstration of The Book of Healing), Research and Compilation by: Gharavian Mohsen, Moasseseye Amoozeshi Pajuheshi Imam Khomeini Publication (en: The Imam Khomeini Institute for Research and Education Publication), First Edition.
- Avicenna, al-Husayn ibn Abd Allah. (1983) "**Al-Shifa (en: The Book of Healing), al-Mantiq (en: The Logic). Al-Fan Al-Khames: AlBurhan (En: Fifth Technique: the Demonstration)** " Vol. 3. Qom: Abu al_Ula Afifi Publication.
- Avicenna, al-Husayn ibn Abd Allah. (1984) "**Al-Shifa** (en: The Book of Healing), al-Ilahiyyat (en: Theology). with the Introduction and Research by: Mazkur Ibrahim, Tehran, Naser Khosro Pub.
- Avicenna, al-Husayn ibn Abd Allah. (1996) **Al-Isharat Wa Al-Tanbihat**

- (en: Remarks and Admonitions), vol.3, Nashr Albalagha (en: Al-Balaghah Publication).
- Dekhoda, Ali-Akbar,(1998). "**loqatname Dekhoda** (en: Dekhoda Dictionary), University of Tehran Pub, Second ed.
 - Farabi, Abunasr Muhammad ben Muhammad (1985). "**Al-Tawti'ah Fi al-Mantiq (al-Mantiq inda Farabi)**", Research and Commentary by Rafiq al-Ajam, Dar al-Mashriq, Beirut.
 - Farabi, Abunasr Muhammad ben Muhammad(1985). "**Fusul Khamsah, Al-Mantiq Inda al-Farabi**" Research by Rafi' al-Ajam, Beirut, Dar al-Damishq.
 - Farabi, Abunasr Muhammad ben Muhammad(1992). "**Al-Tanbih Ala Sabil Al-Sa'adah**", Entesharate Hekmat, Tehran.
 - Farabi, Abunasr Muhammad ben Muhammad(1995). "**Tahsil Al-Sa'adah**", Dar wa Maktabat al-Hilal, first ed.
 - Farabi, Abunasr Muhammad ben Muhammad(2008). "**Rasa'ele Falsfiye Farabi, Resaleh Ta'liqat**", Translation by Sa'id Rahimian, Entesharate Elmi Farhangi, Tehran.
 - Farabi, Abunasr Muhammad ben Muhammad(2010). "**Ihsa' Al-Ulum**", Translation by Khadiw Hamzah, Entesharate Elmi Farhangi, 4th ed., Tehran.
 - Firuzabadi, Seyyed-Morteza(1979). "**Inayat Al-Usul**" Entesharate Firuzabadi, Qom.
 - Hasan bin Zein Al-din, "**Ma'alim Al-Din** (en: Sciences of the Religion)" Daftar Entesharate Eslami (en: Office of Islamic Publication). n.d.
 - Hoseini Firuzabadi, Morteza, "**Inayat Al-Usul fi Sharh Kifayat al-Usul**" Nashre Firuzabadi, Qom.
 - Kazemeini, Seyyed Mohammad Hosein and Honarvar, Mohammad Amin, "**Mouzu' va Mahiyyate Olume Ensani va Jaygahe An Dar Manzumeye Olum Ba Takid Bar Ara' Va Nazariyyate Farabi** (En: Subject Matter An Quiddity Of Humanities And Its Place In The System Of Sciences With Emphasis On The Ideas Of Al_Farabi)", *Qabasat Journal*, No. 74, winter.
 - Khomeini, Roohollah,(2003). "**Tahzib al-Usul**" Nashr Esmailian.
 - Khorasani, Mohammad Kazem,(1988). "**Kifayat al-Usul**", **Moassese Aal Al-Bayt**" First Edition, Qom.
 - Motahhari, Morteza(1998). "**Majmu'e Asare Ostad Shahid Motahhari** (En: Complete Works Of Morteza Motahhari), Sadra Publication, Qom.
 - Na'ini, Mohammad Hosein(1996). "**Fawa'id al_Usul**", Daftare Entesharate Eslami.
 - Parsania, Hamid,(2004). "**Ilma va Falsafeh** (en: Science and Philosophy)", Tehran, Pajuheshgahe Farhag va Andisheye Eslami (en: Islamic Research Institute for Culture and Thought),
 - Rashad, Ali-Akbar,(2010). "**Barresi Enteqadi Mabadi-Pajuhi Usuliyun**

(en: A Critical Investigation on Researching the Premises of the Fundamentalists"), *Kitab Naqd Journal* No. 55-56, Summer and Fall.

- Rashti (Mirza), Habibollah, "**Bada'i' al-Afkar**" Moassese Aal Al-bayt.
- Razi, Qotboddin(1981). "**Tahrir Al-Qawa'id al-Mantiqiyyah, Sharh Al-Risalah Al-Shamsiyyah**", Qom.
- Sabzewari, Hadi Bin Mahdi(2007). "**Al-Manduma fi al-Mantiq**", Researcher: Mohsen Bidarfar, Nashr Bidar, Qom.
- Sadr Al-Din Shirazi, Muhammad ben Ibrahim, "**Manteqe Novin Moshtamel Bar al-Loma'at al-Mashriqiyyah fi al_Funun al-Mantiqiyyah**" Translation and Commentary by Abd al-Mohsen Meshkatoddin, Tehran.
- Sadr, Muhammad-Biqer(2007). "**Durus fi 'Ilm al-Usul**" Markaz Ettela'at va Madareke Eslami Pub, Qom.
- Suzanchi, Hosein(2008). "**Jaygahe Ravesh dar 'Elm; Ta'a,oli Enteqadi dar Babe Mahiyyate 'Elm Dar Farhange Jadid** (en: The Positon of Method in Science; A Critical Contemplation on The Quiddity of Science in the New Cultures), *Rahbord Farhang Journal*, No. 4, winter .
- Tarihi, Fakhroddin ben Muhammad(2008). "**Majma' Al-Bahrayn**", Daftar Nashr Farhang Eslami,
- Tusi, Nasirossin Muhammad ben Hasan(2010). "**Asas al-'Iqtibas**", Correction by Azizollah Alizadeh, Entesharate Ferdows, Tehran.

